

متن پرسش

سلام: چه عملی و چطور باعث میشه انسان گناه نکنه؟ به هر دری زدم نتونستم جلو نفسم وایسم. من فقط نماز رو می شناسم ولی نمازی که میخونم اصلا اون کیفیت لازم رو نداره که مانع گناه من بشه چون دارم هم نماز میخونم و هم مرتکب گناه میشم. قبلا نمازم منو از گناه سرد می کرد ولی الان هرچی میخوام اونطور نمازی بخونم نمیتونم. حضور قلب نیست دل پاک نیست چیکار کنم؟ قلب و دلی که مهر شده رو چطور از هواهای نفسانی و با چه قدرتی باید آزادش کرد؟ خواهشا جواب بدید به داد ما جوونا برسید. حالا جوونایی که اصلا نماز نخوندن و میخوان شروع کنند و از گناه فاصله بگیرند باید چیکار کنند؟ به چه تکیه کنیم چطور مانع نفس و هوی بشیم؟ واقعا سخته خواهش می کنم راهنمایی کنید باید چه کرد؟ فکر مرگ و... هم برام فایده چندانی نداره.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: وقتی متوجه باشیم ما علاوه بر وجه زمینی و ناسوتی، وجه آسمانی و ملکوتی داریم بهترین حالت برای ما حاضرشدن در آن وجه است. وجهی که روی به حضرت حق دارد و در آن وقت است که می فهمیم گناه چه اندازه موجب محرومیت ما از انس با خدا می شود و استقرار ما را از آن وجه ضایع می کند. باید به دست آوردن معارف الهی متوجهی آن وجه ملکوتی خود شویم و در آن صورت عبادات ما مسیر خود را می یابد و در همین رابطه است که جناب مولوی توصیه می کند:

همچو چه کن چاه می کند گر کسی / زین تنِ خاکی که بر آبی رسید

مباحث «معرفت نفس» در این رابطه کارساز است. جناب حافظ در غزل شماره‌ی ۵۵ دیوانش گزارش انس با وجه ملکوتی اش را با ما در میان می گذارد. آن غزل همراه با شرح آن خدمتتان ارسال می شود. موفق باشید

غزل شماره‌ی ۵۵

باسمه تعالی

زندگی با وجه یمینی

آن سیه‌چرده که شیرینی عالم با اوست

چشم می‌گون، لب خندان، دل خرم با اوست

جناب حافظ در نظر به وَجِه متعالی «ما به إِزاءِ انسانی خود» و در رابطه با اُنسی که می‌خواهد با او داشته باشد، به وصف او می‌پردازد، و او را چنین وصف می‌کند که : آن خودِ آسمانی در عین داشتن ملاحظت، طوری است که شیرینی عالم با اوست. با چشمانی می‌گونه و شراب‌آسا که بیننده‌ی خود را مست جمالش می‌کند. دارای لبانی خندان همراه با دلی خرم. و این صورت متعالی «ما به إِزاءِ انسانی ما است» که می‌توان در عشق به او خود را بیابیم و عشق را در خود معنا کنیم.

جناب حافظ در این نوع غزل‌ها به وجه ملکوتی‌اش که نیمه‌ی متعالی اوست نظر می‌کند به عالمی که از آن جا رمزها به انسان می‌رسد و اگر کسی رمزشناس باشد متوجه‌ی اشارات و رمزهای سخنان امثال حافظ می‌شود و می‌تواند آن سخنان را به تأویل ببرد و متوجه شود آن سخنان ریشه در بُعد ملکوتی گوینده دارد [۱] و آن واقعیتی است فرشته‌وَش که می‌توانیم با آن مرتبط باشیم و آن مَثَلِ اعلاّی انسان است، و امثال حافظ و سهروردی می‌توانند با او معاشقه کنند و آن را که سیمرغ آن‌ها محسوب می‌شود به عنوان حقیقت، در افق جان خود داشته باشند، با توجه به این‌که «زیبایی هاله‌ای از حقیقت است» یعنی هر جا حقیقت هست زیبایی هاله‌ای است در اطراف آن، و جناب حافظ نظر به زیبایی حقیقت سیمرغ خود می‌اندازد و در غزلیاتِ خود آن را گزارش می‌دهد، بعضی مواقع آن‌چنان خیال قدرت پرواز می‌یابد که انسان محبوب ملکوتی خود را در مقابل خود می‌یابد و آن‌چه که در عالم مثال برای انسان هست قابل شهود می‌گردد، به همان معنایی که افلاطون در نظریه‌ی «مُثُل» به آن می‌پردازد.

گرچه شیرین‌دهنان پادشاهانند، ولی

او سلیمان زمان است که خاتم با اوست

در بین شیرین‌دهنان که همچون پادشاهان بر جان انسان‌ها حکومت می‌کنند، آن وَجِه متعالی که من به دنبال آن هستم، چیز دیگری است. او همانند سلیمان خاتم دارد و با انگشتی خود عالم را افسون می‌کند تا در مسیر عشق به خود، عقل و اختیار از کف برود و یگانگی با محبوب که اوج عشق‌ورزی است، محقق شود.

خال مشکین که بدان عارض گندم‌گون است

سر آن دانه که شد رهزن آدم با اوست

خال سیاه آن وجه متعالی که بنا است من با انس با او خود را بیابم، طوری بر چهره‌ی گندم‌گون اوبه زیبایی ظهور کرده که از جهت جذابیت همانند دانه‌ی گندمی است که رهن آدم شد و او را در خود متوقف کرد که به چیز بالاتری فکر نکند. و این محبوب ملکوتی این‌چنین مرا در خود متوقف کرده که به چیزی بالاتر نمی‌توانم اندیشه کنم، هرچه بادا باد.

دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران

چه کنم با دل مجروح که مرهم با اوست

آن وجه متعالی که زیبایی اش او را فراگرفته، اگر از جهتی با من بیگانه نیست، ولی آن‌چنان هم نیست که همواره در منظر جان من حاضر باشد، آری! عزم سفر می‌کند و مرا در تنهایی‌ام تنها می‌گذارد و حال، من با این دل مجروح چه کنم در حالی که مرهم این دل مجروح، حضور او و انس من با اوست.

روی خوب است و کمال هنر و دامن پاک لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست

علت دل‌دادگی من به این وجه متعالی که همت همه‌ی پاکان عالم با اوست و همه می‌خواهند همواره با چنین وجهی به سر برند، آن است که علاوه بر آن‌چه در بیت اول در وصف او به میان آمد، دارای رویی خوب و کمال هنر و دامنی پاک است. یعنی هر آن‌چه هر انسانی برای خود می‌طلبد که آن باشد تا از خود فرار نکند و بتواند با خود به سر برد، در او می‌توان یافت.

با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل گشت ما را و دم عیسی مریم با اوست

آن‌که من به دنبال آن هستم اگر از جهتی به من نزدیک است، به جهت جنبه‌ی ملکوتی‌اش، سخت از دسترس من دور است و از علو مرتبه‌ی او همین بس که مانند عیسی (ع) با دم قدسی خود می‌تواند من مردم را زنده کند و به شعف و شور آورد و بدین لحاظ هرگز نمی‌توانم از او دل، بر کنم و نسبت به او بی‌تفاوت باشم.

حافظ از معتقدان است گرامی دارش زان که بخشایشش بش روح مکرم با اوست

در رابطه با علو مرتبه‌ی آن وجه متعالی که به راحتی در دسترس نیست، اعلام می‌دارد که حافظ متوجه و معتقد به آن وجه متعالی هست و نسبت به آن امر بی‌تفاوت نمی‌باشد، پس او را از خود مران زیرا بخشایش فراوان که مشخصه‌ی روح مکرم است هم با آن وجه متعالی است و انسان می‌تواند در مأنوس بودن با او و این‌که هرکس می‌تواند با رفع حجاب از وجه یمینی‌اش به بودن با او امیدوار باشد زیرا آن وجه یمینی چیزی جز نیمه‌ی متعالی ما نیست.

[۱] - به همان معنایی که در آخر سوره یس داریم « فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ » پس منزّه است خداوندی که ملکوت همه چیز در دست قدرت او است و همه شما به سوی او باز می گردید.